

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ہشتاد و شش

سہ ماہی

ترکیب نویس: محمد منصور

مملکت رمانس

دقیب

دیگ‌ها هر است در این ته‌نیر
رنگ خاموش در طسح لب است
با کمر از دور ملا مرخواند،
لیک پاهایم در قشیر است

رخنه لرنیت در این ته‌نیر
درو دیوار به هم پیوسته

سایه لرغین ز دگر روی زین
نقش و مهر است ز بند راسته
نفس آدمها
سربسرفشده است
روزگار راست در این گوشه پرموده هولا
هر نشاطرموده است

دست جادویش
در به روی منم غم مهربند
مکنم هر چه تلاش
او به منم خند

نقش‌های که کشیدم در روز،
شب ز راه آمد و با دود لندود
طرح‌های که فلک دم در شب،
روز پیداشد و با پشمه زدود

دیرگاه است که چون منم همه
رنگ خاموش در طرح لب است
جنبش نیست در این خاموشی
دست‌ها، پاها در شب است

کتاب ملک سالچین پیر از چاپ چهاردهم است.

دود خرسینه

دود خرسینه ز رخسار تو نگاه منم
کس خبر کسری بیدار از ویلانه ام؟
باد درون بوختی درم سخمن
کس بره پایان مر رسد افسانه ام؟

دست از دلها نشب بجوایم
تابیایم ویزم به کیو سحر

خویش را از حد گفتند در آب،
لیک از زرفاس دریا بخرسبر

برتشم دیوارها طسج شکست
کسر دگر گنم در این سامان نمیر
چشم مردونو خیار روز و شب
از درون دل به تصویر آید

تا بر نیز منزل نهادم پارس
از در امر کاروان بگسسته ام
گر چه موزم از این شهر آتش بر جان
لیک بلای نیز بوختن دل بسته ام

تیر کمر پا حرکت در از بام ها :
صبح مرغند در به راه شهر من
دود مرغینو هم نوز از خلوم
باد و نسوخت در م سخم .

سپیده

در دور دست

قوی پریده بر گاه از خواب
شوید غبار نید ز بار و سپید

لبانم جویبار

لبه زیمونج ز منزه در بستر سپید
در هم دویره سایه و روشنم

تغزلن میان خسته من دوده
شبتاب مرفس رونو در آذر سپید

همپا بر قصر نازک نزلار
محلای مگر کشا پر چشم تر سپید

خطر ز نور رومر سیا هر است :
گویند بر آبنوس درخشد زر سپید

دیوار سایه ها شده و کلینغ
دست نگاه در افق دور
کاخر بلبلند ساختن با ممر سپید .

مرغ معمّا

دیر زمانه است رو مشاخصه اینم بید،
مرغی بنشسته کوبه رنگ معاست
نیتیم هم از همت او صد لیر کبیر
چمن منزه در اینم دیار تنها، تنهاست

گرچه دروش همیشه پر زهیا هست،
مانده بلالین بجهه لیک صورت خاموش،

روزمر اگر بسکن سکوت پر از حرف،
بام و در این سگم مررود از هوش

ساده فرو بسته کرچه مرغ به آواز،
قالب خاموش را وصلد ایر کویاست
مگر کند لحظه با به چشمش بیدار،
پیکر اولیک سایه - روشن رویاست

رسته ز بالا و پست مالب و پراو
زنم کردور مانده: موج سلا بر
سایه اشرفمحه بر درازی دیوار
پچه دیوار و سایه: پچه خلابر

خیره نگاهش بر طرح ما خیر لمر
آنچه در آن چشم هست نقشش بر سوزنیت
دارد خاموشش را شکر چو با من پیونز،
چشم نهانش بر راه صحبت کس نیت

ره به درون مریخ حکایت این مرغ :
آنچه نیاید به دل، خیر فریبست
دارد و با هم ما که گشته پیونز :
مرغ معتم در این دیار غریبست .

روشن شب

روشن است آتش درون شب
وز پسر دودش

طرح از ویلانه ساردور
گر به گوشه آید صد لیر حشک :
استخوان منم هر غنجد درون کور

دیگر که هرمانز اجاقم هم